

زمانی که ترجمه اثر دیوگنس لائرتیوس به زبان فارسی را دیدم، بسیار خوشوقت شدم که یکی از منابع تاریخ فلسفه یونان به زبان فارسی برگشته و امکان استفاده نقادانه از آن فراهم آمده است. تنها چیزی که نگارنده این سطور را متحیر ساخت، عنوان «فیلسوفان یونان» بود که نام کتاب محسوب می‌شد. این در حالی است که، چه لانگ - که کتاب از روی ترجمه وی به فارسی برگشته - و چه هیکس، عنوان کتاب را به «حیات فیلسوفان بزرگ» برگردانده‌اند. میزان انطباق دو عبارت «فیلسوفان یونان» و «حیات فیلسوفان بزرگ» را به خواننده این سطور وامی‌گذارم. اما زمانی که پشت جلد کتاب اشاره به «بازنگری» ترجمه و «مطابقت با متن اصلی» را مشاهده کردم، خرسند شدم که ترجمه‌ای منزه و مؤثر از این کتاب در اختیار خواننده فارسی‌زبان قرار گرفته است. اما به محض گشودن کتاب، به نکته‌ای بی‌نهایت تأسفانگیز برخوردیم که ترجمه را به کلی از اعتبار ساقط ساخت: شماره بندهای کتاب در ترجمه ذکر نشده بودند!

در متون اصیل یونانی، برای این که امکان ارجاع آسان به متن امکان‌پذیر شود، بندهای کتاب شماره‌گذاری شده‌اند و این شماره‌گذاری‌ها در تمام زبان‌ها یکسان است؛ بدین ترتیب، بند 327c از رسالات افلاطون، در همه نسخه‌ها و ترجمه‌ها، برای خواننده تخصصی قابل یافتن است و دیگر نیازی نیست که نویسنده یک متن پژوهشی فلسفی، به شماره صفحه فلان چاپ از این اثر ارجاع دهد، و البته که به دلیل وجود ترجمه‌ها و چاپ‌های بسیار متعدد از این آثار، وجود شماره بند برای ارجاعات رایج، غنیمتی است. اما در این کتاب، متأسفانه، شماره بندها بدون ذکر دلیلی حذف شده‌اند و از این جهت، برای خواننده‌ای که به طور تخصصی با این نوشته درگیر باشد، این متن به کلی غیرقابل استفاده و ارجاع است. در واقع، خنده‌دار است که کسی بخواهد به صفحه فلان از کتاب دیوگنس لائرتیوس ارجاع دهد؛ و اگر مقاله‌ای با چنین ارجاعی به دست یکی از اهالی فلسفه بیفتد، ناچار وی را به حال این روش تحقیق متأسف خواهد ساخت.

با مطالعه دقیق متن کامل ترجمه اثر، به اشکالاتی برخوردیم که واقعاً آزارنده بودند و در مواردی، متن را از حیز ارتفاع ساقط می‌ساختند. از آنجا که هنگام انتشار این اثر، نگارنده به ترجمه و انطباق بخش «هراکلیتوس» این کتاب مشغول بود، با مشاهده ترجمه این بخش، دریافت که شعف ابتدایی از مشاهده این ترجمه، بسیار بی‌جا بوده و کتاب، نیاز به اصلاحات فراوانی دارد. البته از آنجا که ناشر محترم در یادداشت خود بر این کتاب، می‌نویسد: «ویرایش اثر در تحریریه نشر مرکز شامل بازخوانی و تطبیق ترجمه فارسی با ترجمه انگلیسی (و در مورد اسامی، مقایسه با اصل یونانی) بوده، اصولاً مشتمل بر رفع اشکالات مفهومی و محتوایی، تصحیح نادرستی‌ها و برطرف کردن کاستی‌ها، و تدوین و تنظیم نمایه است» و پشت جلد کتاب، تأکید مجددی بر همین مطلب نموده است، لذا نهایتاً مسؤلیت مشکلات و معضلات ترجمه کتاب به عهده مترجم نیست و مشخصاً به نشر مرکز محول می‌گردد. از این جهت، در این نقد، اعتراضی متوجه مترجم نخواهد بود و مستقیماً ناشر محترم مورد خطاب این نوشته مختصر است.

البته فراموش نشود که ناشر می‌افزاید: «نثر، نوع بیان و شیوه نگارش، همچنان از مترجم فارسی است» و از این حیث می‌توان بر مترجم اثر خرده گرفت؛ چنان که سرپای متن مملو از غلط‌های

فیلسوفان یونان یا حیات فیلسوفان بزرگ؟!

داریوش درویشی*



فیلسوفان یونان؛
نوشته دیوگنس لائرتیوس؛
ترجمه بهراد رحمانی؛ تهران:
نشر مرکز، ۱۳۸۷.



فیثاغورس

دستوری و نگارشی است. اما نگارنده این سطور بر آن شد که به دو دلیل از فهرست کردن این غلطها صرف نظر نماید: نخست بدان جهت که در این مجال مختصر نمی‌گنجید و دوم از آن حیث که ارائه غلطهای دستوری و نگارشی یک متن بی‌نهایت تخصصی، بیشتر به نوعی می‌گیری شباهت می‌یابد که دارای ارزشی برای خوانندگان آن متن نیست.

پیش از پرداختن به متن کتاب، یادداشت ناشر بر ترجمه فارسی، یادداشت شایان توجهی بود که خواهیم کوشید آن را به کوتاهی بررسی نمایم. آغاز یادداشت ناشر محترم این گونه است که: «کتاب دیوگنس لائرتیوس بی‌گمان مهم‌ترین میراث مکتوبی است که در شرح احوال، آرا و آثار فیلسوفان بزرگ دوران باستان برای خوانندگان امروزی به جا مانده. به جرأت می‌توان گفت در تاریخ فلسفه، این اثر جایگاهی چنان بی‌بدیل دارد که هرگونه تحقیق و تأمل در سرآغاز تفکر فلسفی بشر، بدون آشنایی با این مرجع، کمابیش ممکن نیست.» و در این مورد، پشت جلد کتاب تأکید مجددی صورت گرفته است. حال، دعوت می‌کنم شش، هفت صفحه جلوتر برویم تا درآمد مترجم انگلیسی را بخوانیم و ارزش کتاب را در نظر وی بسنجیم: «دیوگنس اهمیتی کسب کرده که سزاوار آن نبوده» «ارجاعات چندی... در روایت دیوگنس وجود دارند که... حاوی مطالب ارزشمندی نیستند» «وی به تعارض‌پردازی علاقه دارد: هرچه نامعقول‌تر، بهتر» «در دوران مدرن، استفاده از اثر دیوگنس به عنوان طرح کلی تاریخ فلسفه باستان منسوخ شده است» «هیچ یک از عقیده‌نگاری‌های دیوگنس

را نمی‌توان صرفاً با اعتماد به وی پذیرفت» و نهایتاً «روایت او از افلاتون... آشکارا نشان می‌دهد که او، حتی زمانی که به عنوان یک افلاتونی می‌نویسد، چه قدر سطحی و غیرقابل اطمینان بوده است.» نگارنده در مقام داوری بین مترجم انگلیسی و ناشر فارسی نیست، اما انصاف این است که این همه اختلاف در ارزش‌گذاری بر متن، هر خواننده‌ای را پیش از آغاز مطالعه متن کتاب، حیرت‌زده می‌سازد. ناشر محترم در یادداشت خود یادآور می‌شود که «ترجمه فارسی براساس نخستین و معتبرترین ترجمه کامل انگلیسی صورت گرفته» ما گمان می‌کنیم که واقعاً چیزی درباره ترجمه‌های انگلیسی این کتاب نمی‌دانیم، و هرگز چیزی از آن نخوانده‌ایم؛ اما جالب این که دو صفحه بعد، در پیش‌درآمد هربرت لانگ، دقیقاً در همان سطر نخست، مشخصات «نخستین ترجمه کامل انگلیسی» از این متن را ذکر کرده و آن را به درستی به رابرت هیکس^۲ (۱۹۲۵) مربوط داشته است. به نظر می‌رسد ناشری که بر یک کتاب مقدمه می‌نویسد، اگر

حتی حوصله خواندن متن کامل را ندارد، دست کم باید مقدمه آن را مطالعه نماید و آن گاه اقدام به نوشتن یادداشت نماید. اما در مورد این که ترجمه لانگ «معتبرترین» ترجمه موجود از کتاب باشد، نگارنده این سطور به شدت تردید دارد و گمان می‌کند که این اظهارنظر، بسیار تندروانه و غیرمسئولانه است. ترجمه هیکس، که اساس مطالعه نگارنده بود، ترجمه‌ای بسیار دقیق از متن اصلی به نظر می‌رسد. در واقع، پای‌بندی هیکس به متن اصلی، که گاه روانی متن انگلیسی را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، ویژگی این ترجمه است.

نکته جالب این جاست که پانوشته‌های تخصصی متن - که بی‌شک مورد نیاز خواننده فارسی‌زبان است - بدون توضیح خاصی حذف شده‌اند و نکته جالب‌تر آن که ناشر محترم در یادداشت خود بر کتاب، صادقانه یادآور می‌شود: «برخی از پانوشته‌های تخصصی وی [= هربرت لانگ] که به کار خواننده فارسی‌زبان نمی‌آمد، حذف [شده‌اند].» پرسش این جاست که چه کسی تعیین می‌کند کدام پانوشته‌ها کارآمد و کدام بی‌فایده‌اند؟ و به کدام مجوز، برای نمونه پانوشته‌هایی که شماره‌بندی‌های دیلس را برای خواننده ارائه می‌کرد، حذف شده‌اند؟! حقیقت این است که ترجمه پاره‌های پیش‌افلاتونیان به اندازه‌ای عوامانه و غیرتخصصی صورت گرفته که خواننده نیاز می‌بیند با دانستن شماره پاره، به ترجمه‌های دیگری مراجعه نماید تا به معنا پی ببرد. اما شماره پاره‌ها به خواننده داده نشده‌اند تا از این امکان بهره‌مند شود.

وجود جملات و عبارتهای بی‌معنا: برخی از موارد، سبب

می‌شود خواننده فارسی تصور کند مترجم دغدغه معناداری ترجمه خود را نداشته است. برخی عبارات و جمله‌ها، علناً بی‌معنا هستند و معلوم است کوششی برای معناداری آنها صورت نگرفته است. برای نمونه، در متن از قول سقراط می‌شنویم که: «علامت فراطبیعی وی، پیش از فرارسیدن آینده او را هشدار می‌دهد.»^۳ احتمالاً مترجم تحت تأثیر ترجمه انگلیسی به چنین جمله‌ای دست یافته است. جمله‌ای که مشخصاً فاقد هرگونه معنایی است. «علامت فراطبیعی سقراط» واقعاً چیست؟ آنچه که در متن انگلیسی به supernatural sign فارسی ترجمه شود و باز هم معنایی داشته باشد؟ تصور نگارنده سطور بر آن است که مراجعه به اصل یونانی کتاب می‌تواند ما را یاری کند. آنچه به supernatural sign برگشته، در واقع δαιμόνιον τὰ μέλλοντα بوده است. در یونانی قدیم، واژه δαιμόν معنای مثبتی به کار می‌رفته است. هم‌اکنون، این واژه به هر چیز فراطبیعی اطلاق می‌گردد؛ از جمله شیطان با این واژه نشان داده می‌شود. اما معنای قدیمی واژه، معنایی که هم سقراط و هم دیوگنس لائرتیوس از واژه مراد می‌کرده‌اند،

چیزی که
نگارنده این سطور را
متخیر ساخت،
عنوان «فیلسوفان یونان»
بود که نام کتاب
محسوب می‌شد.
این در حالی است که،
چه لانگ - که کتاب
از روی ترجمه وی
به فارسی برگشته - و
چه هیکس،
عنوان کتاب را به
«حیات فیلسوفان بزرگ»
برگردانده‌اند.



طالس

در صفحه ۲۱ تاریخ شکوفایی تالس سال ۸۵۸ پیش از میلاد دانسته شده که با تاریخ درست شکوفایی وی حدود ۳۰۰ سال تفاوت دارد! و این در حالی است که ترجمه‌های لانگ و هیکس، تاریخ درست را ضبط کرده‌اند. این اشتباه، تاریخ حیات وی را از سایر حکیمان هفتگانه بسیار دور می‌سازد و خواننده متحیر می‌شود که چگونه این هفت نفر، علی‌رغم سیصد سال فاصله زمانی، چگونه توانسته‌اند دور هم جمع شده و جمله‌نوشته‌ای بر دیوار دلفی داشته باشند.

درست همین غلط در تاریخ حیات هراکلیتوس نیز به چشم می‌خورد. تاریخ شکوفایی وی در ترجمه فارسی، «در مود ششمین المپیاد» ذکر شده است.^۸ در حالی که وی به صراحت متن دیوگنس،

در شصت و نهمین المپیاد شکوفا شد. نگارنده معنای واژه «مود» در ترجمه فارسی نمی‌داند، اما اگر حتی یک اشتباه تایپی بوده و منظور از آن، «نود» باشد، باز هم غلط است. متن به صراحت، تاریخ شکوفایی وی را *ἐνάτην καὶ ἑξήκοστήν Ὀλυμπιάδα* دانسته است.

ضمن زندگینامه فیثاغورس، به ما گفته می‌شود که وی «به کروتون در ایتالیا گریخت، و در آنجا برای ایتالیایی‌های یونان قانون اساسی وضع کرد.»^۹ من اینجا برای خودداری از طولانی شدن متن حاضر، از معانی *Italian Greeks* و یا اصل آن، یعنی *Ἰταλιώται* چشم می‌پوشم، و تنها این پرسش کوچک را مطرح می‌نمایم: اگر کسی در ایتالیا حاضر باشد، آیا می‌تواند برای افرادی در یونان قانون اساسی وضع کند؟ یا این که باید برای ساکنان ایتالیا [اعم از ایتالیایی و یونانی] قانون وضع نماید؟ در واقع، باید این عبارت را این گونه به فارسی برگرداند: «برای یونانیان ایتالیا قانون اساسی وضع کرد.»

جملاتی در متن هست که از شدت غلط بودن، خواننده را انگشت به دهان باقی می‌گذارد. یک نمونه، اظهارنظر معروفی است که تئوفراستوس درباره هراکلیتوس دارد. این نظر، از سوی مترجم این گونه به فارسی برگشته است: «تئوفراستوس از این که برخی قسمت‌های آثار وی نیمه‌کاره مانده و بقیه قسمت‌های آن ملغمه غریبی است، اظهار تأسف می‌کند.»^{۱۱} این جمله به اندازه‌ای غلط است که نگارنده سطور را، به معنای دقیق کلمه انگشت به دهان کرد. ترجمه درست این متن از این قرار است: «تئوفراستوس معتقد است برخی بخش‌های ناتمام کتاب وی نتیجه مالیخولیای^{۱۲} او است. چون بقیه کتاب‌اش شیوه‌ای متفاوت دارد.»^{۱۳} این اظهارنظر تئوفراستوس درباره هراکلیتوس، بعدها بسیار شهرت یافت و در

تا اندازه‌ای متفاوت از این معناست. براساس گفتار افلاطون^۴، دیوتیما که زن‌ای روحانی بوده است، به سقراط می‌گوید دایمون، روح‌ای است که جایگاه‌ای میان خدا و آفریده‌گان میرا به دست آورده است؛ و با این حالت بینابینی، هم به میرایان دسترسی دارد و هم به خدایان. بنابراین، ترجیح نگارنده این سطور آن است که به جای «فراطیبی»، *δαιμόνιον* را به «الهی» برگرداند. از دیگر سوی، *μέλλοντα* را به جای *sign*، بهتر است به *member* برگرداند؛ در واقع، به این ترتیب «علامت فراطیبی»، به «جزء [یا عضو] الهی» تبدیل می‌گردد. اما «جزء [یا عضو] الهی» به چه معناست و آیا افاده معنایی می‌کند؟ سقراط کدام یک از اعضای بدن خود را «الهی» می‌داند؟ با مراجعه به چند اثر اصیل از یونان قدیم، درمی‌یابیم که این ترکیب مفید معناست: دموکریتوس در پاره یکصد و هفتاد و یکم می‌گوید: «نفس، *Ψυχή* جایگاه دایمون *δαιμόν* است.» و منبع اصیل‌تری که مؤید نهایی این ترجمه خواهد بود، پلوتارخوس است که در کتاب پیرامون باورهای فیلسوفان نقل قولی بسیار حیاتی از سقراط برای ما می‌آورد: «از این رو، او [= سقراط] نفس *Ψυχή* خود را با نامی بسیار مهم و چشمگیر می‌خواند: «خدا». همچنان که مناندر می‌گوید: نفس *Ψυχή* ما خداست.»^۵ بنابراین، روشن است که معنای کلام سقراط این بوده است: «نفس، یا همان عضو الهی‌اش، پیش از فرارسیدن آینده او را هشدار می‌دهد.» این ترجمه، مقصود دیوگنس و سقراط را به طور کامل افاده می‌نماید.

غلط‌های مؤثر در معنا: برخی از اغلاط متن، به وضوح در معنا

تأثیرگذارند. برای نمونه، پاره‌های نقل شده از فیلسوفان یونان، معمولاً غلط ترجمه شده‌اند؛ پاره‌ی هشتم کسنوفانس از این جمله است. این پاره به این ترتیب به فارسی برگشته است که: «شصت و هفت سال است که نظرات من در تمام نقاط سرزمین یونان انتشار یافته؛ اما پیش از آن، بیست و پنج سال از زادروزم می‌گذشت؛ ای کاش می‌دانستم چگونه می‌توانم درباره این امور، حقایق را عنوان کنم.»^۶ در واقع، ترجمه آن قدر از معنا دور است که می‌توان آن را نقطه مقابل معنای پاره دانست. منظور کسنوفانس از این پاره این است که زجر و سختی را که در نتیجه تفاوت باورهایش با باورهای رایج کشیده، بیان کند. اما ترجمه، دقیقاً نقطه عکس این منظور را می‌رساند. بر اساس این ترجمه، نظرات وی در تمام یونان رواج یافته است. معنای درست پاره از این قرار است: «اکنون ۶۷ سال است که ناراحتی‌ها، مرا از این سو به آن سوی یونان کشانده‌اند؛ و این [تبعید]، بیش از بیست و پنج سال پس از ولادت من بود؛ اگر بدانم چگونه باید به درستی درباره این چیزها سخن بگویم.»^۷ تفاوت این دو ترجمه، چنان چشمگیر است که نیازی به تفصیل بیشتر ندارد.

برخی از واژگان،
اگرچه کاربرت آنها
با توجه به متن انگلیسی
پیش روی مترجم
درست است،
اما عملاً خواننده
فارسی‌زبان را
گرفتار سردرگمی می‌کند؛
از آن نمونه،
واژگانی است که
ناظر به مفاهیم
علوم جدید هستند و
در دوره مورد بحث،
اساساً هنوز
کشف نشده بودند.



افلاطون

تمام متون اصلی معرف آرای هراکلیتوس، به شکل یک مزاح، به این نکته اشاره رفت که تئوфраستوس وی را یک فرد مبتلا به مالیخولیا می‌دانسته است. از این رو، زمانی که نگارنده سطور در حال مطالعه اثر بود، این قطعه وی را کنجکاو کرد تا به متن اصلی رجوع نماید.

پانوشتهای غلط: در مواردی، پانوشتهای تخصصی بد طرح شده یا بد ترجمه گشته‌اند. این چنین ترجمه‌ای، خواننده تخصصی را به شدت می‌آزارد. نمونه آشکاری از این اشتباهات، پانوشته مهمی در بخش مربوط به آموزه‌های افلاطون است که از قول مترجم انگلیسی کتاب می‌نویسد: «از اینجا بخش سوم شرح آموزه‌های افلاطون آغاز می‌شود. دیوگنس لائرتیوس احتمالاً از منابع متعلق به دوران هلنیسم استفاده می‌کند.»^{۱۴} توضیح آن که، تاریخ فلسفه یونانی، به طور

کلی به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره هلنی،^{۱۵} و دوره هلنیستیکی؛^{۱۶} یا به عبارت فارسی، دوره یونانی و دوره یونانی‌مآبی. دوره نخست، دوره‌ای است که از ایونی‌ها آغاز می‌شود و تا ارسطو تداوم می‌یابد؛ و با فتح یونان به دست اسکندر، به پایان می‌رسد. دوره دوم، دوره‌ای است که اصطلاحاً عصر یونانی‌مآبی نامیده می‌شود. این دوره، متافیزیک متلاشی می‌شود و نهایتاً خادم اخلاق می‌گردد. فلسفه سیاسی مبتنی بر دولت‌شهرها فرومی‌یاشد. چرا که خود دولت‌شهرها فروپاشیده‌اند؛ و بازیگران اصلی، مکاتب اخلاقی - فلسفی از قبیل رواقیان و اپیکوریان هستند. این بازیگران جدید، خوانش خود را از فلسفه‌های هلنی دارند؛ خوانشی که در آن برخی عناصر پررنگ‌تر و شماری ناپدید، یا بسیار کم‌رنگ می‌شود. بنابراین، افلاطون اگر از خلال آثار خود شناخته شود، افلاطون هلنی است و اگر او را از راه منابع دوره بعدی بشناسیم، با آن افلاطون هلنی تمایز قابل اعتنایی دارد. حال باید دید در این متن، کدام یک از این دو دوره مد نظر مترجم انگلیسی بوده است؟ آیا مترجم انگلیسی قصد داشته بگوید که تا اینجا متن (III; 80) افلاطون

با خوانش هلنیستیکی تطابق داشته و از اینجا به بعد با خوانش هلنی، یعنی مراجعه به آرای اصلی افلاطون مواجه هستیم؟ یقیناً این طور نیست. در واقع، دقیقاً خلاف این نکته صادق است. یعنی افلاطون هلنی اینجا به پایان رسیده و افلاطون هلنیستیکی به خواننده ارائه می‌شود. اما چرا مترجم فارسی در پانوشته، از «منابع متعلق به دوران هلنیسم» سخن می‌گوید؟ با مراجعه به ترجمه انگلیسی مورد استفاده نشر مرکز، همه چیز روشن می‌شود. آنجا در پانوشته یک غلط تایپی دیده می‌شود؛ در پانوشته به جای واژه Hellenistic آمده است: Hellenistio و از آنجا که این واژه هیچ معنای خاصی ندارد، احتمالاً مترجم فارسی این واژه را نگارش تازه‌ای از واژه Hellenic دانسته است. در حالی که به سادگی، هنگام

حروفچینی متن انگلیسی، به جای حرف C، حرف O تایپ شده است. بنابراین، در واقع دیوگنس لائرتیوس از بخش سوم شرح آموزه‌های افلاطون، از منابع متعلق به دوران هلنیستیکی استفاده می‌کند. از نشر مرکز، دقت نظری بیش از این انتظار می‌رود.

در فصل مربوط به کسنوفون، و در صفحه هشتاد و چهارم ترجمه فارسی، مترجم پانوشته تاریخی ارائه کرده که در نهایت کژتابی قرار دارد. وی می‌نویسد: «کسنوفون در ایام جوانی در لشگرکشی کوروش علیه اردشیر دوم شرکت داشت. و همچنین کتابی به نام تربیت کوروش به رشته تحریر درآورد.» (کج‌نویسی‌ها از مترجم کتاب است.) با این جمله، خواننده تصور می‌کند که کسنوفون با فردی با نام کوروش وابستگی داشته که در لشگرکشی او شرکت نموده و کتابی درباره تربیت او به رشته تحریر در آورده است. اما در واقع این طور نیست. این کوروش‌ها دو تا هستند. کسنوفون در لشگرکشی کوروش کوچک شرکت کرده و درباره تربیت کوروش بزرگ کتابی می‌نویسد.

در پانوشته دیگری، که مشخصاً از آن مترجم است، در مورد «بانجو»^{۱۷} توضیح داده شده که «نوعی ساز دهنی آفریقایی» است.^{۱۸} برای نگارنده روشن نیست که چگونه ممکن است توضیحی تا این اندازه غلط به خواننده داد. لاقلاً مترجم باید بداند که نویسنده رساله‌ای در سده سوم و چهارم میلادی نمی‌توانسته از سازدهنی سنتی مردم جنوب آفریقا باخبر بوده باشد. در دوره مورد بحث، آفریقا برای ایشان در مناطق شمال صحرای بزرگ خلاصه می‌شد. بنابراین، باید منظور از بانجو، چیز دیگری باشد؛ برای نمونه، ما می‌دانیم بانجو نوعی ساز زهی اروپایی، همانند تار ایرانی است. اما در واقع، منظور از بانجو در این نوشته، هیچ نوع سازی نبوده است. متنی که مورد بحث ماست، این گونه است: «سوراخ‌های تور ظریفش از بین رفته، هوش او از یک بانجو بیشتر نبود.» مشخص است که منظور مترجم انگلیسی از آوردن واژه بانجو در برابر κινδραψοίو یونانی، رساندن معنای نام نوعی از ماهی است که در زبان انگلیسی امروز، برای آن ماهی نام مشخصی وجود ندارد. می‌دانیم که بانجو نام نوعی گربه‌ماهی کف‌زی است که بیشتر در آمازون زندگی می‌کند؛ در نظر آوردن بقیه جمله، به ما نشان می‌دهد منظور از بانجو در این عبارت، یقیناً موجودی زنده است که دارای بهره‌های اندک از ضریب هوشی باشد. این عبارت که «هوش او از یک ساز [چه ساز زهی، چه ساز دهنی] بیشتر نبود» دارای معنای مشخصی نیست.

کاربرد تعابیر عامیانه: در ترجمه‌ای

به این اندازه تخصصی، به کارگیری واژگانی از قبیل «ژیگول»^{۱۹}، «خیکی»^{۲۰} و یا «گیج و گول»^{۲۱} نمی‌تواند خیلی دلنشین باشد. این گونه کاربست‌ها، بعضاً متن را از جایگاه خود به زیر می‌افکنند و ارزش آن را می‌کاهند.

کاربرد واژگان غیرمسئولانه: برخی

از واژگان، اگرچه کاربست آنها با توجه به متن انگلیسی پیش روی مترجم درست است، اما

برخی از موارد،
سبب می‌شود
خواننده فارسی تصور کند
مترجم دغدغه معناداری
ترجمه خود را نداشته است.
برخی عبارات و جمله‌ها،
علنا بی‌معنا هستند و
معلوم است کوششی برای
معناداری آنها
صورت نگرفته
است.



ارسطو

نگاه، به سده شانزدهم میلادی برمی‌گردد، چگونه می‌توانسته است از سوی دیوگنس لائرتیوس (سده سوم، یا حتی چهارم میلادی) به معنای اصطلاحی‌اش به کار رفته باشد؟

آوردن واژه «حزب»،^{۲۸} و کاربست آن در دوره یونان باستان، هر خواننده صاحب‌فکری را به حیرت وامی‌دارد. حزب، واژه‌ای کاملاً جدید است. حزب، به معنای جدید خود، به انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۸۰۰ میلادی در امریکا برمی‌گردد؛ در نهایی‌ترین تلاشی که می‌توانیم به خرج دهیم، این مفهوم را می‌توان به نیمه نخست سده‌ی هفدهم برگرداند: یعنی دوره‌ای که دو دسته سیاسی «ویگ» و «توری» در انگلیس با هم به رقابت سیاسی مشغول بودند. پس این معنا نمی‌تواند در سده سوم یا چهارم میلادی وجود داشته باشد؛ پس ما نباید در برابر عبارت *op-*

positae (II; 17: 141) از «حزب مخالف» سخن بگوییم. در واقع، واژه *ἀντιπολιτευομένων* را که به *opposite party* برگشته است، به فارسی باید «گروه [یا جماعت] مخالف» ترجمه کرد. متن نیز ما را به همین ترجمه ارجاع می‌دهد. متن، جا به جا به مخالفان سیاسی مندموس را فهرست می‌کند و از خدعه‌های ایشان سخن می‌گوید. کاربرد واژه‌ی «حزب» در یک متن سده سوم و چهارم میلادی، کاربرد بی‌نهایت غلطی است.

نمونه آشکاری از کج‌سلیقگی مترجم، به کار بردن واژه «ترهات»^{۲۹} در برابر *plattitudes* (III; 26) است؛ «ترهات» جمع «ترهه» به معنای «سخن بیهوده» است، و به سادگی می‌شد واژه را به «سخنان بیهوده» یا «حرف‌های پیش پا افتاده» برگرداند، و از واژه ترهات (فکر می‌کنم آخرین بار امام محمد غزالی در سده پنجم هجری قمری این واژه را استعمال کرده باشد) استفاده نکرد. دلیل کاربرد این واژه بر نگارنده نامعلوم است. در عین حال، هنگام ذکر همین شعر، مترجم در پانوشت می‌افزاید: «جناس میان *Plato* (افلاطون) و *plattitudes* (ترهات) است.»^{۳۰} اما این دو واژه انگلیسی در خوش‌بینانه‌ترین حالت، هیچ جناسی با هم ندارند و جا داشت اصل یونانی واژگان ذکر می‌شد (*Πλάτων* و *πεπλασμένα*) تا جناس ادعایی روشن شود.

برخی واژه‌ها نیز بی‌دقت ترجمه شده‌اند؛ برای نمونه، کلمه «وقاحت»^{۳۱} در ترجمه *insolence* آمده، که آن هم به نوبه خود برگردان هیگس^{۳۲} از واژه *ἄβρις* یونانی است؛ در برخی کاربردها، *ἄβρις* در برابر *σωφρονεῖν* به کار می‌رود. منظور از *σωφρονεῖν*، شناختن جایگاه خود در لحاظ‌های اجتماعی و هستی‌شناسانه است. بنابراین، *ἄβρις* به معنای فراتر رفتن از این جایگاه خواهد بود. تتوگنیس، *ἄβρις* را به معنای پایین بودن تراز نظم به کار می‌برد. برگردان دیلس از

عملاً خواننده فارسی‌زبان را گرفتار سردرگمی می‌کند؛ از آن نمونه، واژگانی است که ناظر به مفاهیم علوم جدید هستند و در دوره مورد بحث، اساساً هنوز کشف نشده بودند. به کارگیری واژه «مولکول»^{۳۳} ضمن بیان اندیشه‌های آناکساگوراس، خواننده را به یاد مولکول در علوم تجربی جدید می‌اندازد؛ این واژه در برابر *molecule* آمده (II; 8: 3) و از این جهت درست است؛ اما وقتی به اصل یونانی کتاب مراجعه کنیم، با ترکیب *μικρῶν σωμάτων* برای نشان دادن این جنبه از اندیشه آناکساگوراس مواجه می‌شویم که در اصل، به معنای «ذره کوچک» است که برگردان آن به *Little Particle* دقیق‌تر می‌نماید. ادامه متن، ما را با واژه قابل توجه دیگری مواجه می‌سازد: «راه شیری»^{۳۴} که به درستی و در برابر *Milky Way* آمده است. (II; 3: 9) اما واژه اصلی یونانی، یعنی *Γαλαξίας* که در زبان انگلیسی امروزه شکل یونانی خود را حفظ کرده (*galaxy*) و به ما نشان می‌دهد که معنا، به سادگی «کهکشان» بوده است، فارغ از این که آیا فرد مورد نظر می‌دانسته کهکشان‌های متعددی در مجموعه‌ی هستی وجود دارند که مثلاً یکی از آنها کهکشان راه شیری باشد یا نه؟

کاربرد وحشتناک‌تر، آوردن ترکیب «شیطانی در برج عاج»^{۳۵} برای توصیفی است که ارسطو دربارهٔ تتوکریتوس به عمل می‌آورد. این ترکیب در برابر *an evil in an ivory setting* (V; 1: 19) آمده است، که آن را باید به سادگی «خرابی در عاج فیل» ترجمه کرد. همان طور که متن یونانی هم به ما می‌گوید، منظور ارسطو (یا دیوگنس) *ἐλεφαντίνην ζημίαν* بوده است؛ در زبان یونانی، *ζημίαν* معنای آسیب یا بیماری می‌دهد، و می‌توان *evil* را در برابر آن آورد؛ اما *evil* معنای شیطان نمی‌دهد، بلکه به تقریب، معنایی نزدیک به خود *ζημίαν* دارد. شیطان (=devil) در یونانی با واژگانی همچون *εἰς ἀποδῶν διάβολος* نشان داده می‌شود، و تصور نگارنده این سطور آن است که احتمال دارد مترجم فارسی، *evil* را با *devil* اشتباه کرده باشد. در ضمن، *setting* به هیچ عنوان و با هیچ تلاشی نمی‌تواند به «برج» برگردانده شود. اما غیر از این اشتباه، مترجم باید می‌دانست که ترکیب «برج عاج» (=ivory tower) در ادبیات، ترکیب جدیدی است و قدمت آن به هیچ وجه تا زمان دیوگنس لائرتیوس نمی‌رسد، چه رسد به ارسطو. اصطلاح «برج عاج»، تا آنجا که نگارنده این سطور می‌داند، نخستین بار در سده شانزدهم توسط میشل مونتنی^{۳۶} برای توصیف محل کارش (= کتابخانه و دفتری که در آن به گوشه‌گیری معروف بود) به کار رفت، و معنای اصطلاحی‌اش را در سده نوزدهم توسط آگوستین سنت بوو^{۳۷} یافت که برای تحقیر آلفرد دو وینی^{۳۸} از آن استفاده کرد. «زیستن در برج عاج»، کنایه به کسانی است که دور از زندگی روزمره، و بی‌توجه به واقعیت‌های عینی‌اند؛ به کسانی که تنها به اتاق کارشان خو کرده‌اند. اصطلاحی که در خوش‌بینانه‌ترین

در ترجمه‌ای علوم انسان‌شناختی،
به این اندازه تخصصی،
به کارگیری واژگانی از قبیل
«ژینگول»، و یا
«گیج و گول»
نمی‌تواند خیلی
دلنشین باشد.
این گونه کاربست‌ها،
بعضا متن را از جایگاه خود
به زیر می‌افکنند و
ارزش آن را
می‌کاهند.

7. ἡδὴ δ' ἑπτὰ τ' ἔασι καὶ ἐξήκοντ' ἐνιαυτοὶ
βληστρίζοντες ἐμὴν φροντίδ' ἀν' Ἑλλάδα γῆν·
ἐκ γενετῆς δὲ τότ' ἦσαν ἐξήκοντι πέντε τε πρὸς
τοῖς, εἶπερ ἐγὼ περὶ τῶνδ' οἶδα λέγειν ἐτύμως.

Seven and sixty are now the years that have been
tossing my cares up and down the land of Greece;
and there were then twenty and five years more from
my birth up, if I know how to speak truly about these
things.

۸. فیلسوفان یونان، ص ۳۸۱.

۹. بین سال‌های ۵۰۴ تا ۵۰۰ پیش از میلاد.

۱۰. فیلسوفان یونان، ص ۳۴۷.

۱۱. همان، ص ۳۸۱.

12. Μελαγχολίας (melancholy)

برای نگارنده روشن نیست که کلمه‌ای با این درجه از وضوح معنایی، چگونه
ممکن است از سوی مترجم نادیده گرفته شده باشد؟

13. σημεῖον δ' αὐτοῦ τῆς μεγαλοφροσύνης Ἀντισθένης φησὶν ἐν Διαδοχαῖς. (IX; 1: 3)

Theophrastus puts it down to melancholy that
some parts of his work are half-finished, while other
parts make a strange medley.

۱۴. فیلسوفان یونان، ص ۱۴۷.

15. Hellenic.

16. Hellenistic.

17. Banjo.

۱۸. فیلسوفان یونان، ص ۲۷۹.

۱۹. همان، ص ۲۷۹.

۲۰. همان، ص ۴۵.

۲۱. همان، ص ۴۳۴.

۲۲. همان، ص ۷۰.

۲۳. همان.

۲۴. همان، ص ۱۹۱.

25. Michael Montegne (1532-1592).

26. Charles Augustin Saint Beuve (1804-1869).

27. Alfred de Vigny (1797-1863).

۲۸. فیلسوفان یونان، ص ۱۲۱.

۲۹. همان، ص ۱۳۲.

۳۰. همان.

۳۱. همان، ص ۳۸۰.

۳۲. برگردان برنت: Wantonness برگردان پاتریک: Presumption
برگردان فرانسوی تنه‌ری: Mieux و برگردان آلمانی هرمان دیلس:
Frevelmut که بهترین ترجمه محسوب می‌گردد؛ این ترجمه‌ها نشان می‌دهند
که در برگردان این واژه چه دقتی صورت گرفته است.

۳۳. خراسانی، شرف‌الدین؛ (۱۳۵۷) نخستین فیلسوفان یونان، تهران، شرکت
سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ص ۲۳۸.

۳۴. فیلسوفان یونان، ص ۳۸۰.

35. οὐδὲν δ' ἀνύων οὐδ' οὕτως, ἐτελεύτα βιοὺς ἔτη ἐξήκοντα.. (IX; 1: 3)

36. expecting that the noxious damp humour would
be drawn out of him by the warmth of the manure.

واژه، برگردان بسیار دقیقی است. واژه Frevelmut آلمانی در برگیرنده
معنای از جمله توهین به مقدسات، جسارت، کفرگویی، جنایت، تخطی و
بی عدالتی می‌شود و به خوبی بیان می‌کند که معنای این واژه یونانی
چیست. این واژه، به انسان‌هایی اطلاق می‌گردد که در پی دستیابی به مقام
خدایان هستند؛ اما وقاحت این معنا را در بر نمی‌گیرد؛ انسان نمی‌فهمد
منظور از وقاحت چیست که در نگاه فیلسوف یونانی ما، فرونشاندن آن،
حتی از فرونشاندن آتش فوریت بیشتری دارد؟ تا آنجا که نگارنده می‌داند،
استاد شرف‌الدین خراسانی، واژه را به «غرور سرکش» برگردانده‌اند.^{۳۳} اما از
آنجا که برخلاف زبان آلمانی، در فارسی برای ὕβρις برگردان جامعی
در اختیار نداریم، ذکر خود واژه و افزودن توضیحات تکمیلی در پانویس
صفحه، می‌تواند مفیدترین شیوه انتقال مفهوم باشد.

در ادامه همان صفحه، از داستان مرگ هراکلیتوس سخن می‌رود؛
و ابتلای وی به «استسقاء» به درستی، به عنوان دلیل مرگ وی مطرح
می‌گردد. اما در ادامه، زمانی که وی می‌کوشد خود را درمان نماید،
مترجم می‌نویسد: «... به این امید که حرارت پهن، خلط مربوط سمی
را از بدن او خارج کند.»^{۳۴} اما این ترجمه از آنجا تعجب‌آور است که
«استسقاء» بیماری است که در آن هیچ خلط سمی وجود ندارد، بلکه
تنها آب بدن در شکم جمع می‌شود و بیمار، احساس عطش می‌نماید.
نکته تعجب‌آور این که نه اصل یونانی،^{۳۵} و نه متن انگلیسی^{۳۶} مورد
استفاده مترجم نیز سخنی از «خلط سمی» به میان نمی‌آورد.

در واقع، آنچه گفته شد، تنها بخشی از کاستی‌های ترجمه فارسی
رساله دیوگنس لائرتیوس بود؛ از آنجا که به دلیل ضیق وقت، امکان
مقایسه تمام متن با اصل یونانی و ترجمه انگلیسی برای نگارنده ممکن
نبود، تنها موارد فوق به اجمال یادآوری شد. امید است که در تصحیحات
بعدی کتاب، نکات فوق مورد توجه قرار گرفته، شماره‌بندی متن حفظ
شود و متن با اصل یونانی بازبینی گردد تا این شاء‌الله متنی آراسته و منزه
از این رساله به دست خواننده فارسی‌زبان برسد. به هر روی، برگرداندن
تمام این رساله به زبان فارسی، منت بزرگی بود که بهرادر رحمانی و
نشر مرکز بر سر فلسفه‌خوان‌های ایرانی نهادند و امید است در چاپ‌های
بعد، با تجدیدنظر و ویرایش‌هایی در متن، سطح کیفی کار را به میزان
مطلوبی که از چنین کتابی انتظار می‌رود، برسانند.

پی‌نوشت‌ها

* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی.

1. Lives of Eminent Philosophers.

در واقع، این نام، ترجمه عنوان اصلی یونانی است:

Βίοι καὶ γνώμαι των εν φιλοσοφία ευδοκιμησάντων

مشخصاً عنوان کتاب به شکلی سرسری به فارسی برگشته و انطباقی با عنوان
اصلی ندارد.

2. Diogenes Laertius; Lives of Eminent Philosophers. Translated by R.D. Hicks. Cambridge. Harvard University Press. First publish-1925.

۳. فیلسوفان یونان، ص ۷۹.

4. Symposium, 202e-203b

5. Plutarch, Qu. Platon. i. 2, p. 999.

۶. فیلسوفان یونان، ص ۳۸۶.